

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال نهم، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۹۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۲۹

بازتعریف هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مناسب انقلاب اسلامی، در گذار از مدرنیته اسلامی به سوی تمدن زمینه‌ساز و بایسته‌های سیاستی برآمده از آن

سعید خزایی*

سیدمجید مطهری نژاد**

چکیده

گونه‌شناسی‌های متفاوت از ماهیت و چیستی انقلاب اسلامی ایران و نظام معرفتی برآمده از آن، جایگاه راهبردی انقلاب اسلامی را در سطح ملی، منطقه‌ای، جهانی و تاریخی تغییر می‌دهد. در این مطالعه در روندی تحلیلی و مقایسه‌ای، مؤلفه‌ها و پیامدهای هستی‌شناسی اجتماعی انقلاب اسلامی مبتنی بر نظریه‌های انقلاب در جهان مدرن، با مؤلفه‌ها و پیامدهای هستی‌شناسی الهی انقلاب اسلامی مبتنی بر انگاره‌های دینی، مورد توجه قرار گرفته و پیامدهای معرفت‌شناختی آن، در دو جبهه تفکری مدرنیته اسلامی و تمدن اسلامی، با بررسی رویکردها و راهبردهای هر گروه مطالعه شده است. در انگاره مدرنیته اسلامی، نخست در تبیین ماهیت انقلاب، بر معرفی نوعی یا تعدادی از عوامل فرهنگی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی برآمده از انگیزه‌ها و منافع اجتماعی گروه‌های خاص یا متکثر اجتماعی بسنده می‌کنند و دیگر این‌که روند تمدنی پسینی انقلاب را روندی

* دانشیار آینده‌پژوهی و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین علیه السلام تهران.

** دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری فرهنگی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم (نویسنده مسئول)
. (smmn@iscs.ac.ir)

تنزیهی نسبت به تمدن مدرن در حوزه‌های معنوی و اخلاقی تعریف می‌کنند. اما در انگاره تمدن‌سازی، انقلاب اسلامی به عنوان یک انقلاب ابعادی بزرگ و پیوسته تعریف می‌شود که با ولایت الهی، از مجرای رهبری یک بزرگ مرد الهی و با تمسک دین‌مدارانه و پیوسته مردم به آن، در امتداد درگیری جبهه حق و باطل و در مسیر رشد و رفعت اجتماعی برای امر زمینه‌سازی ظهور امام عصر^ع برپا شد و دیگر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش و جایگاه ثانویه ایفا کردند. در بخش پایانی نوشتار، با اولویت‌بخشی گزاره تمدنی انقلاب اسلامی برگزیده تجدیدی آن، به بررسی آسیب‌ها و کاستی‌های سویه تمدنی انقلاب اسلامی و بایسته‌های سیاستی مناسب آن‌ها در مسیر امر زمینه‌سازی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی

انقلاب، انقلاب اسلامی، تمدن مدرن، تمدن زمینه‌ساز، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی.

مقدمه

مسئله مورد نظر این مطالعه، از دل این پرسش نشأت می‌گیرد که جایگاه راهبردی انقلاب اسلامی، در مسیر تحقق تمدن زمینه‌ساز برای امر و عصر ظهور و نزدیک شدن به جامعه آرمانی مهدوی چیست؟ نوع پاسخ به این پرسش، نشان می‌دهد که مبتنی بر کدام نگرش هستی‌شناسانه، باید به مطالعه انقلاب اسلامی بپردازیم و به تبع آن چه نوع معرفت‌شناسی، از دل این مطالعات قابل حصول خواهد بود؟ به نظر می‌رسد که بسیاری از چالش‌های موجود پیرامون جایگاه و ارزش راهبردی انقلاب اسلامی و رابطه‌مندی آن با حرکت بر مسیر تمدن زمینه‌ساز و تأثیرگذاری آن در سیاست‌های فرهنگی نظام، به نوع هستی‌شناسی اندیشمندان و سیاست‌گذاران فرهنگی و اجتماعی انقلاب اسلامی باز می‌گردد. ارجحیت رویکرد توسعه در برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی دولت‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی، نسبت به رویکرد تمدن‌سازی نوین اسلامی و نیز عدم وضوح بایسته‌های سیاستی در مسیر زمینه‌سازی امر ظهور، در اسناد بالادستی فرهنگی و اجتماعی و بسندگی به سیاست‌ها و برنامه‌های رفاهی و توسعه‌ای، معضله‌ای است که موجب آسیب‌پذیری فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران در ابعاد مختلف شده است و ما را نیازمند بازخوانی فراروایت‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه انقلاب اسلامی نموده است. بنابراین پاسخ به این سوال راهبردی ضروری می‌نماید که مبتنی بر چه نوع منظر هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه از انقلاب اسلامی، می‌توانیم در دوران غلبه



پارادایم فرهنگی - تمدنی بر نظریات و مناسبات توصیفی جهان امروز، با گذار از سطوح مختلف چمبره تمدنی مدرن و سطوح کارکردی آن در الگوهای توسعه، به الگویی تکاملی و تعالی بخش در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی - اجتماعی برسیم، تا اولاً در یک سطح حداقلی، از پاسخ‌گویی به چالش‌های موجود اجتماعی عاجز نباشیم و ثانیاً حرکت و پیشرفت و رفعت و وسعت بخشی انگاره‌های باوری و ارزشی انقلاب اسلامی را، در چشم‌اندازی فرا زمانی و فرامکانی و مبتنی بر چارچوبه‌های جریان و نظام حقی و ولایی عالم، تضمین نماید. به نحوی که، منطبق با فرایند شکل‌گیری انقلاب اسلامی در پیوستار جریان حق و در تداوم آن، از حیث غایت‌مندی نیز چشم‌انداز و مأموریت انقلاب اسلامی در یک چارچوبه تکاملی و ابعادی، بروز یابد و در انباشت تاریخی - فرهنگی آن، به صورت تمدن زمینه‌ساز در امر ظهور، متجلی شود.

فرهنگ و تمدن؛ گستره‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی

به طور خلاصه، فرهنگ و تمدن، نمودار انباشتی از آفرینش و سازش بشری در جوامع و قومیت‌های متفاوت است. با این توضیح که مبتنی بر خاصیت اثربخشی و پاسخ‌گویی اجتماعی و انطباق‌پذیری با فضاها و تغییرات و نیازهای جدید نسلی، ظرفیت میراثی و تاریخی و هویتی پیدا می‌کند. فرهنگ جوهر پدیده‌های ذهنی و چکیده دریافت‌های مردم یک ملت در طول تاریخ است... و تمدن عبارت است از دگرگونی‌ها و تفنن‌هایی که در نحوه زندگی مبتنی بر تدابیر انسانی و در راستای تأمین نیازهای مادی و خواش‌ها و گرایش‌های درونی جوامع انسانی در ادوار مختلف تاریخی رخ داده و به مدنیت، نظام‌های اجتماعی و کوشش‌های گروهی گوناگون انجامیده است (محمودی بختیاری، ۱۳۵۸: ۶). با عبور از سطوح نظری تعاریف فرهنگ و تمدن، آن‌چه دوران معاصر را از ادوار قبلی تاریخ تمدنی جامعه بشری متمایز می‌کند، شکل‌گیری ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و ظهور و بروز مدرنیته در جایگاه نظام تمدنی غرب از یک سو و هجمه فراگیر آن به دیگر ایدئولوژی‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست.

برخی تحلیل‌گران معتقدند از وجه ایدئولوژیک، لیبرال دموکراسی بر سه رقیب ایدئولوژیک خود شامل اقتدارگرایی سنتی، فاشیسم و کمونیسم در سه برهه تاریخی جنگ جهانی اول و دوم و بالاخره جنگ سرد غلبه یافت و این مهم تا آن‌جا پیش رفت که با پایان دوران جنگ سرد و پیروزی لیبرال دموکراسی بر آخرین رقیب ایدئولوژیک خود یعنی کمونیسم، به نظریه پایان

تاریخ فرانسیس فوکویاما^۱ در دو دهه قبل انجامید (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۱). در مطالعه روندی پارادایم‌های علوم سیاسی، تقریباً بلافاصله بعد از نظریه پایان تاریخ فوکویاما که شلیک توپ پایان جنگ سرد را به رخ می‌کشاند. ارائه نظریه آینده‌گرا، سیاست ساز و هراس‌آفرین برخورد تمدن‌های هانتینگتون (Huntington, 1993) با محوریت تمدن اسلامی و کنفوسیوسی در مواجهه با تمدن غربی و همین‌طور نظریه برخورد [تضاد] فرهنگ‌های برنارد لوئیس (برای مطالعه بیشتر، نک: لوئیس، ۱۳۸۱) و البته ده سال بعد نظریه برخورد جهانی شدن‌های گیل (Gill, 2002)، به نحوی نظریه پایان تاریخ فوکویاما را به حاشیه راند و پارادایم فرهنگی - تمدنی را جایگزین پارادایم ایدئولوژی و یا بهتر آن‌که، بالاتر و اولی تر از پارادایم دولت - ملت در مطالعات علوم سیاسی قرار داد. در حالی که طبق برخی از تعاریف و تفاسیر، اصولاً دوگانگی بین ایدئولوژی و فرهنگ و تمدن وجود ندارد و بنابراین هانتینگتون، وقتی نظریه برخورد تمدن‌ها را پیش می‌کشد، در حقیقت می‌گوید که نبرد باورها و ارزش‌ها ادامه خواهد یافت و تاریخ، برخلاف گفته فرانسیس فوکویاما، به پایان نخواهد رسید. این تغییرات پارادایمی، همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی و طرح مأموریت جهانی آن در نفی انگاره‌های مادی‌گرایانه تمدن‌های غرب و شرق و جایگزینی انگاره‌های الهی و حق‌مدارانه در گردونه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی فرهنگ و تمدن بشری، به منظور نجات مستضعفان و حرکت آن‌ها به سوی جامعه صالحان، صحنه جدیدی را در هم‌آوردی زمینی و آسمانی تاریخ بشری رقم زد.

شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک تغییر بزرگ و بنیادین، در عصر نشدن‌ها و چنبره تمدنی غرب که تراز عناصر حسی و عینی تمدنی از سپهر جوامع کشاورزی اولیه به سپهر جوامع صنعتی و اطلاعاتی (برای مطالعه بیشتر، نک: تافلر، ۱۳۷۴) مدرن و پست مدرن تغییر یافته و یا در حال تغییر بود و داعیه جهانی شدن را دنبال می‌کرد، یک پدیده بی‌نظیر تمدنی و در عین حال یک «جهانی شدن معکوس و موازی» (عاملی، ۱۳۹۰: ۶۶۱) بود که توانست فراتر از پیشینه تمدنی اسلامی - ایرانی، به عنوان آغاز تمدنی جدیدی قلمداد گردد و مبتنی بر هستی‌شناسی الهی خود، فضای جدیدی را در به‌کارگیری الگوهای ارتفاعی، ابعادی و غایت‌مند معرفت دینی و الهیات تمدنی، به جای الگوهای زمینی، سطحی و تک‌بعدی شده معرفت مدرن ایجاد و طرحی نو دراندازد.

مطالعه روندهای فرهنگی - تمدنی و شکل‌گیری تمدن‌ها مشخص می‌سازد که همه میراث

1 Fukuyama, Fransis, 1992, "The End of History and Last Man", New York, Priofle Book.

تمدنی، در کلیت آن اعم از مادی و معنوی، از سه بعد و عنصر اساسی برخوردار است که بدون یکی از این سه عنصر؛ یک پدیده والا، پیشرفته و فاخر مادی و معنوی، تبدیل به عنصر تمدنی نمی‌شود. این سه عنصر عبارت‌اند از: ۱. ابعاد وجودی و حسی، ۲. عناصر تعلق و هویتی، ۳. پیوست‌های استمرار و ماندگاری که در قالب یک هرم سلسله مراتبی با یکدیگر مرتبط‌اند (عاملی، ۱۳۸۸: ۳۰). بر اساس این الگو، اگرچه برپایی انقلاب اسلامی، بعد وجودی و حسی ساخت نوین تمدنی را خلق کرده است، اما فراتر و پایاتر از خلق اول تمدنی، فضامندی تمدنی و بسط آن تا خلق دوم تمدنی، در قالب عناصر معرفتی، تعلق و هویتی ماندگار است. بنابراین، به منظور فهم و درک بهتر این پدیده بزرگ تمدنی قرن بیستم و گذار از چالش‌های نظری و عملی آن، ضروری می‌نماید تا به بازخوانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه انقلاب اسلامی بپردازیم و بر این اساس، قوت‌ها و چالش‌های سویه تمدنی انقلاب را در مسیر مأموریت و غایت آرمانی آن تبیین کنیم.

تعریف انقلاب و گستره مطالعاتی پیرامون آن

تعاریف، ویژگی‌ها و نظریات مختلفی پیرامون انقلاب از سوی اندیشمندان و سیاست‌مداران مختلف مطرح گردیده است. ترمینولوژی انقلاب، نشان از معانی و کاربردهای مختلف این واژه در گستره‌ای از اخترشناسی، تاریخ‌نگاری، حوزه علوم سیاسی و علوم اجتماعی و با پیوستارهای خطی و دورانی در ادوار مختلف دارد. در انقلاب به مفهوم مدرن آن در حوزه علوم اجتماعی، سخن از پایان عمر نظام سیاسی پیشین و حرکت مردمی، به منظور جایگزینی آن با نظامی نوین است. نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان بر هیچ تعریف پذیرفته شده‌ای اتفاق نظر ندارند (شجاعیان، ۱۳۸۲: ۲۶). در یک تعریف خلاصه، انقلاب در معنای امروزی آن، یک دگرگونی شدید در احوال یک ملت و کشور است که اوضاع کلی کشور به هم می‌ریزد و تغییر می‌کند. امروزه معتقدند هر انقلابی یک پشتوانهٔ تئوریک، ایدئولوژیک و فکری برای خود دارد (کللی، ۱۳۸۸: ۵۱). مبتنی بر تعاریف مختلف انقلاب، تیپولوژی انقلاب‌ها نیز متفاوت هستند و وقایع تاریخی و اجتماعی مؤثر در تغییرات وسیع سیاسی و اجتماعی، ممکن است در زمره انواع گونه‌های انقلاب حتی واقع نشوند.^۱ علاوه بر ترمینولوژی و تیپولوژی متنوع و متکثر

۱. مثلاً چالمرز جانسون مبتنی بر معیارهای مشخصی شش نوع انقلاب را شامل انقلابات دهقانی یا شورش‌های ژاکری، انقلابات هزاره‌ای و آرمانی، انقلابات آنارشستی، انقلابات ژاکوبینی کمونیستی، انقلاب با شورش‌های توطئه - کودتا و انقلاب با شورش‌های توده‌ای - نظامی را تعریف می‌کند (جانسون، ۱۳۶۳: ۱۳۴-۱۳۵). اما برینگتون مورگونه‌شناسی انقلاب را در سه دسته انقلاب بورژوازی، انقلاب محافظه‌کارانه از بالا و انقلاب دهقانی مورد توجه قرار می‌دهد (مور، ۱۳۶۹: ۱۳۶۹).

انقلاب، تئوری‌های تبیین‌کننده علل و فرایند شکل‌گیری، تثبیت و تداوم انقلاب نیز دارای تنوع منحصر به فردی هستند. این نظریات به‌ویژه در قرن بیستم هم‌زمان با گسترش شکل‌گیری انقلابات و تیپولوژی آن‌ها توسعه ممتازی یافت. تداوم اسکاچپیل که خود از نظریه پردازان معاصر است، نظریه‌های معاصر انقلاب را در چهار دسته نظریه‌های مبتنی بر تضاد طبقاتی مارکسیستی، نظریات روان‌شناختی توده‌ای، نظریات ارزشی در پاسخ به نابرابری‌های اجتماعی و نظریات منازعه سیاسی دسته‌بندی می‌کند (اسکاچپیل، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۵). جک گلدستون به معرفی سه نسل از نظریات انقلاب در هیافت‌های توصیفی (۱)، تحلیلی - انتقادی (۲) و ساخت‌گرایانه (۳) می‌پردازد (گلدستون، ۱۳۸۷). نظریات ساخت‌گرایانه هم‌زمان با وقوع انقلاب اسلامی ایران، تئوری‌های رایج و حاکم در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب بودند. در واقع نظریه پردازان ساخت‌گرا، تجزیه و تحلیل خویش را از انقلاب بر ابعادی همانند ساختارهای دولت، فشارهای بین‌المللی، جامعه دهقانی، نیروهای مسلح، رفتار نخبگان و نظایر آن متمرکز می‌کردند. این نظریات به‌رغم قوتی که نسبت به نظریات نسل دوم داشتند، اما در عین حال از مؤلفه‌های دیگری غفلت می‌ورزیدند. آن‌ها نقش مهمی برای مؤلفه‌هایی چون ایدئولوژی، فرهنگ، رهبری و به‌طور کلی کارگزاران تاریخی قائل نبودند.

انقلاب اسلامی و گستره نظریه‌پردازی پیرامون آن، در هستی‌شناسی اجتماعی

گسترده‌گی تعاریف و نظریات مطرح در حوزه انقلاب، اگرچه از سویی می‌تواند نوع حرکت پژوهش‌گرا را در تبیین انقلابات مختلف تسهیل کند، اما از سوی دیگر تنوع و تکثر حاکم بر آن می‌تواند موجب سردرگمی محقق باشد و مهم‌تر آن که محقق را به مسیرهایی از قبل تعریف شده می‌کشاند که می‌تواند منجر به غفلت از متعلقات خاص آن انقلاب باشد. این مهم به‌ویژه درباره انقلاب اسلامی ایران به وضوح قابل درک است، چه این که نظریات پیشینی موجود تا قبل از برپایی انقلاب اسلامی، از عهده تبیین وجوه مختلف انقلاب ایران عاجز بودند و چه این که به‌رغم توسعه چند لایه نظریات پسینی بعد از برپایی انقلاب اسلامی، تبیین جامع و فراگیری ارائه نگردید.

وجه اشتراک غالب آثار و تحلیل‌های مطرح درباره انقلاب اسلامی، در نوع هستی‌شناسی

۴-۶۰). یا شهید مطهری بر اساس اهداف انقلاب، سه دسته انقلابات را شامل انقلابات اقتصادی، انقلابات لیبرالی و دموکراتیک و انقلابات ایدئولوژیک و اعتقادی طرح می‌کند (مطهری، ۱۳۷۷: ۳۳).

کلان آن‌ها از ماهیت انقلاب است. این نظریات، شکل‌گیری انقلاب اسلامی را در قالب یک انقلاب اجتماعی با تأکید بر یک گونه یا تعدادی از عوامل فرهنگی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی بررسی می‌کنند. بدیهی است در این نوع هستی‌شناسی، اگرچه گونه‌ها و تیپولوژی عوامل شکل‌گیری انقلاب، متنوع و متکثر شمرده می‌شوند، اما تمامی این عوامل در ساحت هستی‌شناسی اجتماعی انقلاب قرار می‌گیرند، چه آن‌که بروز و ظهور هر یک از آن‌ها، منوط به جوشش و خروش، بخشی از نیازها و انگیزه‌های گروه‌های محدود و یا متعدد اجتماعی است. رهیافت‌های مختلف در این رویکرد را می‌توان در چند دسته تعریف کرد:

تأکید بر عوامل اقتصادی و اجتماعی

این رهیافت را می‌توان حداقل در آثاری همچون *ریشه‌های اقتصادی انقلاب ایران*، اثر رابرت لونی، *دولت تحصیل‌دار و اسلام شیعی در انقلاب ایران*، اثر تدا اسکاچپیل و افرادی که بر اساس نظریه‌های مارکسیستی و نظریه نظام جهانی والرشتاین مطلب می‌نویسند، جست‌وجو کرد.

تأکید بر عوامل روان‌شناختی نظیر نقش فرایندهای ذهنی و روانی و رفتار انقلابیون

در آثاری نظیر *شکست شاهانه*، اثر ماروین زونیس یا افرادی که بر مبنای نظریه محرومیت نسبی تدرابرت‌گر مطلب نوشته‌اند مانند کتاب دولت و انقلاب اجتماعی در ایران، فرخ مشیری بر این دسته از عوامل تأکید شده است.

تأکید بر عوامل سیاسی نظیر عدم مشارکت سیاسی مردم در رژیم پهلوی و... در آثاری مانند علل ساختاری انقلاب ایران، تألیف ایرواند آبراهامیان، بر مبنای نظریه انقلاب هانتینگتون؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت؛ انقلاب و بسیج سیاسی، حسین بشیریه؛ ریشه‌های اجتماعی انقلاب، میثاق پارسا بر مبنای نظریه بسیج منابع چارلز تیلی و نظایر آن، بر این دسته عوامل توجه بیشتری شده است.

تأکید بر عوامل فرهنگی نظیر رهبری و ایدئولوژی

در آثاری همچون؛ *نهضت روحانیون در ایران*، تألیف علی دوانی؛ *ریشه‌های انقلاب اسلامی*، اثر حامد الگار؛ *ایران اسلامی، انقلاب و ضد آن*، از آصف حسین؛ *ایرانی‌ها چه رویایی در سردارند؟* اثر میشل فوکو و... این دسته از عوامل مورد بررسی بوده‌اند. این رهیافت قرابت بیشتری با هستی‌شناسی اصیل انقلاب دارد.

رهیافت‌های چند علیتی به انقلاب

در آثاری نظیر؛ *ایران از اختلاف مذهبی تا انقلاب*، مایکل فیشر؛ ریشه‌های انقلاب ایران، نیکی کدی؛ *انقلاب ایران توسعه ناموزون و مردم‌گرایی مذهبی*، فرد هالیدی؛ *مقاومت شکننده*، جان فوران و نظایر آن، به رویکردهای چند علیتی توجه شده است (ملکوئیان، ۱۳۸۶).

در مطالعه دیگری، شجاعیان چهار نوع بسط را در نظریات انقلاب با وقوع انقلاب اسلامی ایران در پایان دهه هفتاد میلادی مطرح می‌کند و با اشاره به نقطه عجز نظریات موجود انقلاب، پیرامون تبیین دقیق و جامع انقلاب اسلامی، به‌رغم بسط‌یافتگی و جرح و تعدیل این نظریات، رهیافت فرهنگی را با تأکید بر سویه مذهبی آن، به عنوان اصلی‌ترین رهیافت در این مسیر تبیین می‌کند (برای مطالعه بیشتر، نک: شجاعیان، ۱۳۸۲: ۹۷-۲۱۶).

اولین تغییر را در تعدیل و توسعه نظریه‌های ساختاری نسل سوم انقلاب، نظیر بازنگری اسکاچپل در نظریه معروف خود مشاهده می‌کنیم. ساخت‌گرایان با مطالعه انقلاب اسلامی ضمن آن که رهیافت ساختاری خود را در باره انقلاب و تحولات اجتماعی حفظ کردند، اما نقش فرهنگ و نظام‌های عقاید و ایدئولوژی در ایجاد انقلابات اجتماعی را پذیرفتند و لو آن که تبیینی ساختاری برای آن ارائه ندادند.

علاوه بر تعدیل نظریات نسل سوم، شاهد شکل‌گیری نسل چهارم نظریات انقلاب مانند نظریه جان فوران (برای مطالعه بیشتر، نک: فوران، ۱۳۷۵) هستیم. این نظریه‌پردازان به ساختار اجتماعی و نیز جایگاه کشورهای جهان سوم در نظام جهانی توجه خاص دارند.

علاوه بر ظهور نظریات نسل چهارم انقلاب، برخی از اندیشمندان پست مدرن نظیر فوکو معتقد بودند انقلاب اسلامی، تحولی است که خارج از چارچوب‌ها و ساختارهای مدرنیته به وقوع پیوسته و نمی‌توان با تأکید بر دیدگاه‌های مدرن آن را تحلیل کرد و با تحلیل‌های فرا ساختاری به مطالعه آن پرداختند. ایشان انقلاب اسلامی را اولین انقلاب پست مدرن در جهان می‌دانند.

نظریات ساختاری، نسل چهارمی و پست مدرنی هیچ‌کدام فرهنگ را و به‌ویژه فرهنگ مذهبی را در مرکز تحلیل علی از انقلاب خود قرار نداده‌اند. در ورای تعدیل نظریات نسل سومی و شکل‌گیری نظریات نسل چهارمی و همین‌طور نظریات پست مدرنی، رهیافت فرهنگی به عنوان مهم‌ترین تأثیر و افزوده انقلاب اسلامی بر نظریات انقلاب شکل گرفت. پیش‌فرض اساسی رهیافت فرهنگی، آن است که اوضاع روحی و نفسانی و به عبارت دیگر، باورهای انسانی، سرمنشأ تحول فردی و سپس تحول اجتماعی است. بر این اساس



الگوهای فرهنگی تحلیل انقلاب اسلامی، به دنبال عاملی می‌گردند که در دهه‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موجب تحول اساسی در اوضاع روحی و باورهای اساسی مردم ایران شده بود.

در تحلیل دیگری پیرامون انقلاب اسلامی و نظریات انقلاب، سعیدرضا عاملی (۱۳۹۰: ۶۵۱-۶۵۲) معتقد است غالب نظریه‌پردازان پیرامون انقلاب اسلامی، از بنیان‌های دینی آن غفلت کرده و همواره انقلاب اسلامی را در درون سیستم‌های چپ سوسیالیستی یا تحلیل‌های نظام سرمایه‌داری مورد بحث قرار داده‌اند. این نوع نگاه که اساساً توجهی به عوامل غیرمادی ندارد، ظرفیت فهم انقلاب دینی را ندارد. در ایران، دین به منزله مهم‌ترین نیروی اجتماعی موجب تحقق انقلاب شد. تحقق انقلاب ایران، الگوی جدیدی از نظریه انقلاب را با عنوان نظریه انقلاب دینی مطرح کرد که مرجع و الگوی اجتماعی تحولات بعدی در جهان اسلام شد.

براین اساس، ماندن در سطح تحلیل و تبیین انقلاب اسلامی، مبتنی بر نظریات اجتماعی اگرچه مسیرهای جدیدی را می‌گشاید، اما به علت عدم هستی‌شناسی متناسب با شأن و جایگاه انقلاب اسلامی، مسیرهای گشوده شده ناهموار و ابتر هستند. نظریات مبتنی بر رهیافت فرهنگی، نقطه شروع مناسبی هستند تا عجز نظریات موجود انقلاب در هستی‌شناسی اجتماعی، پیرامون انقلاب اسلامی ایران را توضیح دهند، اما در برخی از هستی‌شناسی اجتماعی تا هستی‌شناسی فرااجتماعی و الهی گرفتار هستند و از عهده تمام وجوه شکل‌گیری، تثبیت و تداوم انقلاب بر نمی‌آیند، بلکه بیشتر بر کارکردهای اجتماعی عناصر فرهنگ دینی در جهت تأمین یک خواست اجتماعی تأکید می‌کنند. به نظر می‌رسد، اگرچه در این رهیافت، گذار از انگیزه‌های منفعت‌مدارانه اجتماعی، به انگیزه‌های دین‌مدارانه اجتماعی ارتقا یافته است، اما نظیر دیگر رهیافت‌های موجود در هستی‌شناسی اجتماعی، بسندگی سه‌بخشی به؛ انباشت‌های اجتماعی و فرهنگی منجمله انباشت‌های فرهنگ دینی (۱)، برای تأمین خواست‌های اجتماعی (۲) و اثربخشی بلامنازع آن در شکل‌گیری انقلاب اسلامی (۳)، فراتر از هر عامل دیگری است. وجه تعلل و غفلت این رهیافت، موضوعیت و اصلیت ولایت الهی، فراتر و اولی‌تر از انباشت‌ها و خواست‌های اجتماعی مردم دین‌دار، در پیوستار نیازآفرینی و قیام‌سازی دینی - اجتماعی تا برپادارندگی و شکل‌گیری، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی، به عنوان اصلی‌ترین عامل موجه انقلاب است و مبتنی بر این ماهیت ولایی، عناصر فرهنگی و اجتماعی، در ساحتی ثانوی، امکان اثر پیدا می‌کنند.

هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی الهی - ولایی انقلاب اسلامی

آن‌که انقلاب اسلامی را یک انقلاب بزرگ الهی و توحیدی بدانیم که در نظام الهی عالم هستی، با ولایت ولی الله الاعظم امام زمان علیه السلام، از مجرای رهبری یک بزرگ مرد الهی، در امتداد درگیری جبهه حق و باطل برپا گردید و عوامل اجتماعی در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقش و جایگاه ثانویه ایفا نمودند. هم از این حیث، انقلاب اسلامی دارای جایگاه، جهت‌گیری و اهداف مشخص در تداوم جریان حق در نظام الهی است و نقش جامعه و کارگزاران آن، در شناخت و انطباق صحیح‌تر و بیشتر با این جریان و نظام‌مندی و اهداف و مأموریت‌های اصیل و الهی آن است.

هستی‌شناسی الهی انقلاب، منطبق بر مبانی قرآنی و روایی از سویی، تبیین رهبران انقلاب اسلامی و استنادات تاریخی‌اش (برای مطالعه بیشتر، نک: همایون، ۱۳۹۰) - دست‌کم در تطبیق الگوی انقلاب اسلامی با آن - در چهار سطح، الگویی نوینی را در دوگانه ولایی - دینی با رابطه‌مندی ارتفاعی و طولی توضیح می‌دهد. در سطح نخست، ضمن آن‌که رفتار دینی و فرهنگی جامعه را در یک سطح پیشینی و مقدماتی مورد توجه قرار می‌دهد، اما تمام‌گستره این رفتار دینی و فرهنگی، از نیازآفرینی اجتماعی تا انگیزش و بروز رفتار در مقابل ظلم، فساد و طاغوتی‌گری، مبتنی بر ولایت الهی سامان می‌یابد. در سطح دوم و فراتر از سطح نخست، قرار گرفتن رهبری الهی و قدرت‌مند در راس حرکت و قیام اجتماعی، شکل‌گیری ابتلائات و امتحانات الهی برای تربیت اجتماعی و گذار از آن‌ها نیز با دست ولایت الهی محقق می‌شود. اما در سطوح سوم الگوی الهی انقلاب اسلامی، واضح‌ترین لایه ولایی انقلاب بروز می‌یابد. در این سطح، با گذار از منطق سطحی و زمینی حرکت‌های اجتماعی، وجه ابعادی و ارتفاعی این ولایت‌گری الهی، در پیش‌روی نهضت دینی و شکل‌گیری انقلاب و پیروزی آن بر طاغوت و گذار از عمق ظلمانی به سمت اوج نورانی و تغییر و تحول اجتماعی، همراه با رشد و رفعت الهی جامعه تعریف می‌گردد. در سطح چهارم الگوی ولایی - دینی انقلاب اسلامی، وسعت بخشی و رفعت بخشی به این مولود و موجود ولایی، در سویه تمدنی و برپایی ملک الهی، منوط به پیروی مداوم و فراگیر گروه‌های اجتماعی از ولی الهی تعریف می‌گردد.

بررسی رویکردهای نظری برآمده از هستی‌شناسی الهی - ولایی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد صاحب‌نظران این حوزه، بر پایه پاسخ به دو نیاز عمده؛ شامل ۱. تبیین علّی انقلاب و ۲. تبیین غایی و روشی مسیر پیش روی انقلاب، مباحث خویش را در سه سطح نظام اندیشگی و رهبری انقلاب، نظام دینی و رفتارهای اجتماعی مردم دین‌مدار و بالاخره سطح جایگاه‌شناختی و

غایت‌مندی الهی - ولایی انقلاب ارائه کرده‌اند:

رویکردهای نظری بر مبنای نظام اندیشگی و رهبری الهی انقلاب: نظریه حکمت / نظریه فقاقت

در **نظریه حکمت**؛ زیرین‌ترین لایه جوهری انقلاب اسلامی، نگرش خاص و طولی به عالم و آدم منطبق با نگرش مطروحه در حکمت متعالیه ملا صدراست و نگرش صدرایی امام علیه السلام، به شکل‌گیری و برپایی انقلاب اسلامی انجامیده است (افروغ، ۱۳۸۵: ۸۵).

در **نظریه فقاقت**؛ هم مبنای شکل‌گیری و هم مبنای روشی و مدیریتی مسیر انقلاب مورد توجه است و نظریه ولایت فقیه امام خمینی علیه السلام و تبیین آن توسط دیگر صاحب نظران، از این حیث قابل درک است و این‌که در زمان غیبت کبرا، ولایت امور مسلمین و برپایی حکومت، به عهده نایب عام امام است که دانشمندترین فقیه روز است (نیازمند، ۱۳۸۳: ۵۱۵)، تا ان‌شاءالله در عهد ظهور، این امانت را به صاحب اصلی آن امام زمان علیه السلام برساند. رویکردهای نظری که بر مبنای جامعه و رفتار الهی در آن شکل گرفته‌اند، نظریه فطرت و نظریه عدالت هستند.

در **نظریه فطرت**؛ ماهیت نهضت اسلامی ایران، برخاسته از خود آگاهی الهی جامعه در قبال تذکری پیامبرانه است؛ که این خود آگاهی ریشه‌اش در اعماق فطرت بشر هست. وجدان اسلامی بیدار شده جامعه، او را در جست‌وجوی ارزش‌های اسلامی برانگیخته است و این وجدان مشترک و روح جمعی جوشان جامعه است که طبقات مختلف و احیاناً متضاد را در یک حرکت هماهنگ به راه انداخته است (مطهری، ۱۳۷۷: ۶۵).

در **نظریه عدالت**؛ هدفمندی انقلاب و جهت‌گیری روشی و رفتاری مورد دعوی آن در قبال جامعه اسلامی و مستضعفان عالم، رهایی از نظام‌های سلطه و برپایی عدالت است. بر اساس این نظریه، امام خمینی علیه السلام با توجه به برداشت سوء از مفهوم عدالت در تفکر مادی، به نقد آن پرداخته و در بخش نظری و مکتبی بر ضد اندیشه مادی مبارزه می‌کنند و توجه خود را به بعد بیداری فکری در این زمینه معطوف می‌دارند (دانشیار و اترک، ۱۳۹۰: ۲۳۷).

رویکردهای نظری که بر مبنای جایگاه‌شناختی و غایت‌شناختی انقلاب اسلامی در مسیر تکاملی جریان حق تعریف شده‌اند، عبارت‌اند از نظریه ولایت و نظریه امانت.

در **نظریه ولایت**؛ انقلاب اسلامی با تثبیت تئوری مؤمنانه ولایت فقیه توانست پای ولایت خدای متعال و اولیای معصومش را به عرصه مدیریت کلان اجتماعی باز کند و حرکت جامعه شیعه در مقیاس حکومت را، در جهت تکامل تاریخ قرار دهد و به تعبیر دیگر انقلاب سیاسی در جهت عصر ظهور انجام دهد (محمدی، ۱۳۹۱: ۳۸). بر اساس این رویکرد نظری، رهبری و به

پیروزی رساندن چنین جریان عمیق، گسترده و بزرگی [انقلاب اسلامی]، بدون ارتباط جدی و صاف با خداوند متعال و اولیای الهی و به ویژه وجود مقدس امام عصر علیه السلام ممکن نیست (همايون، ۱۳۹۰: ۶۰۴).

در نظریه امانت؛ انقلاب اسلامی زمینه ساز آگاهی و خیزش عموم مردم و مسلمانان کل عالم در جهت حرکت به سمت تحقق جامعه ظهور است. تأکید ایشان بر این که انقلاب اسلامی، انقلابی جهانی است و به کشور ایران منحصر نیست و ندای همه مظلومان عالم است و صدور انقلاب، یکی از اولویت های پیش روی انقلاب اسلامی است، بیان گر نوع نگاه امام علیه السلام به حکومت جهانی عدل یعنی همان حکومت حضرت حجت علیه السلام است (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲۱، ۳۲۷). از دیدگاه حضرت امام علیه السلام انقلاب اسلامی، امانتی الهی است که برای تحقق هدفی والاتر یعنی تشکیل حکومت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام شکل گرفته است (افتخاری و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۱-۸۶). گزاره های راهبردی نظریه امانت عبارت اند از: ۱. امام زمان علیه السلام صاحب اصلی انقلاب هستند؛ ۲. انقلاب اسلامی به مثابه مقدمه و نه هدف، نقطه آغاز و مقدمه برپایی حکومت اهل بیت علیهم السلام؛ ۳. هدف و افق انقلاب اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی به رهبری امام زمان علیه السلام. بر این اساس الزامات عملی نظریه امانت عبارت اند از: الف) زمینه سازی امر ظهور؛ ب) صدور انقلاب اسلامی؛ ج) استقلال و اقتدار ایمانی؛ د) کسب رضایت امام زمان علیه السلام.

ماتریس رویکردهای نظری در هستی شناسی انقلاب اسلامی

سبوح و گونه های نظری	رویکردهای نظری در تبیین علی انقلاب اسلامی	رویکردهای نظری در تبیین روشی و غایتی مسیر انقلاب
رویکردهای نظری بر مبنای نظام اندیشگی و رهبری الهی انقلاب	نظریه حکمت	نظریه فقاقت
رویکردهای نظری بر مبنای جامعه و رفتار الهی در آن	نظریه فطرت	نظریه عدالت
رویکردهای نظری که بر مبنای جایگاه شناختی و غایت شناختی انقلاب اسلامی در مسیر تکاملی جریان حق	نظریه ولایت	نظریه امانت

خلاصه آن که در رویکردی مقایسه ای، تفاوت های کلی دو نوع هستی شناسی انقلاب اسلامی مشخص می گردد.

اولین تفاوت آن که در هستی شناسی اجتماعی، نگرش به انقلاب اسلامی، نگرشی محدود، مقطعی و تاریخی، منطقه ای و نسلی است که مبتنی بر اصل نهادگرایی، غایت آن در تأسیس نهاد سیاسی (نظام جمهوری اسلامی ایران) و تغییرات ساختاری قدرت پایان یافته است. گویا

انقلاب یک پروژه تمام شده است (افروغ، ۱۳۸۵: ۱۰۵) و از همین حیث پس از برپایی آن، به سمت الگوهای توسعه‌ای غربی می‌روند که مبنای آن سکولاریستی است و از بیگانگی مبانی معرفتی انقلاب اسلامی غفلت می‌ورزند (همو: ۱۰۵)؛ حال آن که در هستی‌شناسی الهی، انقلاب اسلامی، به عنوان یک جریان تکاملی، پیوسته، فرانسلی، فراقومیتی، تحول‌گرا و تعالی‌یابنده، تعریف می‌گردد که در تداوم تکامل تاریخی جریان حق و مواجهه مستمر آن با جریان باطل، با ولایت و هدایت انوار الهی، شکل گرفته و فراتر از مقطع تاریخی و منطقه جغرافیایی و گروه اجتماعی مشخص، هدفمندی و مأموریت مشخص غایت‌گرایانه و جهانی دارد و یک پروژه تمام شده نیست، بلکه یک پروژه زنده و مستمر و رو به رفعت است و هم از این حیث است که برای اندیشمندان و کارگزاران سیاسی و مدیریتی و نیز گروه‌های مختلف اجتماعی نسل‌های دیروز، امروز و فردای ایران و جهان، پیام دار و مسئولیت‌آفرین است.

دومین تفاوت عمده، به جایگاه دین نسبت به دیگر عوامل برپایی انقلاب در این دو نوع هستی‌شناسی باز می‌گردد. در هستی‌شناسی اجتماعی، این نسبت و رابطه، در شکل‌گیری انقلاب و نیز در تداوم آن یک رابطه عرضی است، حال آن که در هستی‌شناسی الهی این رابطه مندی طولی است. نتیجه رابطه مندی عرضی دین و دیگر عوامل اجتماعی، به پذیرش رویکردهای التقاطی و سکولار در امر مطالعاتی، سیاست‌ورزی و رابطه دین با علم و فرهنگ و سیاست و تمدن می‌انجامد، حال آن که نتیجه رابطه مندی طولی آن‌ها، ضمن آن که امکان مطالعه نظام‌مند، تکاملی و پیوسته جریان حق و جریان باطل را در گذشته و آینده فراهم می‌کند، منجر به نگرش ولایی نیز می‌گردد.

دیگر آن که در صورت پذیرش رابطه عرضی بین دین و دیگر عوامل اجتماعی، جایگاه دین از سطح دست‌اراده الهی و ولایت تحول در اقصاء اجتماعی (میرباقری، ۱۳۹۱) در هستی‌شناسی الهی، به سطح روشنفکری دینی، ترجمه فرهنگی دین (سروش، ۱۳۷۷: ۴۲) و دین فرهنگی (پهلوان، ۱۳۷۷) تقلیل می‌یابد.

دین فرهنگی، آن مقدار از معارف، احکام و آداب دینی است که به طور طبیعی و تاریخی در جامعه پذیرفته شده است و از طریق مکانیسم‌های مرسوم انتقال فرهنگی از نسلی به نسل دیگر، به میراث رسیده است و در واقع به عنوان فرهنگ جامعه تجلی کرده است (آشنا، ۱۳۸۴: ۷۱۷). در این رویکردهای تقلیل‌گرایانه، قرار گرفتن در چارچوب عصری‌گری، نسبت‌گرایی، تجربه دینی، هرمنوتیک، مکان‌مندی، قومیت‌مداری و حزبی‌گری از ملزومات و لوازم مطالعه دین و انقلاب دینی، در مواجهه با انواع شکلی‌گری و فرم‌گرایی دینی می‌گردد.

جریان‌شناسی فکری و معرفتی انقلاب اسلامی و نسبت آن‌ها با تمدن زمینه‌ساز

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره گردید، مبتنی بر هستی‌شناسی‌های مختلف انقلاب اسلامی، لایه‌های مختلف معرفتی، فکری و فرهنگی در تاریخ انقلاب، قابل مطالعه است. دسته‌بندی‌های مختلفی از این حیث، قابل بررسی و مطالعه است. در یک نگاه اجمالی و منطبق بر هستی‌شناسی‌های اجتماعی و الهی انقلاب، جریان‌شناسی فکری و مدیریتی ادوار مختلف انقلاب اسلامی، نشان از شکل‌گیری دو طیف و جبهه مهم فکری و معرفتی در طی این سالیان دارد:

تفکر مدرنیته اسلامی: این جریان تفکری، با رویکردی تنزیه‌ی و تساهلی به تمدن مدرن، در پی بازشناسی فصل‌اشتراک‌های مدرنیته و عقلانیت اسلامی است. بنیاد دفاع نظری این گروه از اندیشه مدرنیته اسلامی، تفکر جهانیت شمولی علم و دانش بشری، به خصوص در عرصه‌های فناوریانه و اکتشافی است و قائل به تفکیک علم دینی و غیر دینی، دست‌کم در عرصه‌های پیش‌گفته نیستند. بنابراین در حوزه تمدنی نیز اگرچه تقلید و پیروی کور از غرب را مردود می‌شمارند، اما با پاس‌داشت جایگاه جهانی شدن علم و دانش بشری و با مفروض گرفتن غلبه جنبه‌های عینی، تکنیکی، مادی و فناوریانه تمدن نسبت به فرهنگ، بومی‌سازی علوم و فناوری مدرن را اصلی صحیح و متقن در رهیافت توسعه زودرس، فراگیر و پایدار جمهوری اسلامی تعریف می‌کنند و البته با توجه به انفکاک فرهنگی و تاریخی تمدن ایرانی و اسلامی، نسبت به تمدن مدرن، انطباق و انفتاح این جنبه تمدنی را بر پیشرفت‌های نوین بشری، در فضای گفتگوی تمدن‌ها (خاتمی، ۱۳۷۷)، به منظور حرکت نظام‌یافته‌تر جهان بشری به سوی یک جامعه شایسته و مطلوب انسان جهانی‌شده، اخلاق‌گرا و معنویت‌گرا، مورد تأکید قرار می‌دهند. البته این جبهه فکری دارای طیف گسترده‌ای از نظریات معرفتی، فرهنگی و تمدنی هستند. شاید با گذار از گردونه روشنفکران لائیک و غیر دینی، بتوانیم نقطه شروع این پیوستار را، گروه‌های سکولار دینی بدانیم. این گروه‌ها که معتقد به عدم تقابل انقلاب اسلامی و مدرنیته بودند و آن را از دریچه قدیمی و نخ‌نما شده «تضاد سنت و تجدد» بررسی می‌کردند، با رویکرد هرمنوتیک دینی، گذار حداکثری به دنیای مدرن را، مشروط به تأمین زمینه‌های اخلاقی و معنوی مورد نیاز، مجاز و بلکه لازم و احیاگر جامعه دینی می‌دانستند. در این گردونه معرفتی، دین در جایگاه نیاز فردی و فرهنگی به انسجام‌بخشی معنوی و اخلاقی، مورد توجه و تمجید است و فراتر از آن جایگاه و منزلتی ندارد. در لایه‌های بعدی این جبهه فکری، به مرور با انقلابیون و دیندارانی مواجه می‌شویم که تقابل انقلاب اسلامی و تمدن مدرن را صرفاً در مقیاس



سیاسی و اخلاقی و در نهایت، احیای ابعادی از شریعت دینی تلقی می‌کنند و معتقدند انقلاب آمده است تا با برپایی نظام سیاسی عدالت محور در برابر استکبار جهانی بایستد و مروج اخلاق الهی باشد و در عین حال نشان دهد که پیشرفت‌های مادی مستلزم الحاد و مادی‌گرایی نیست و اساساً خوبی‌های اسلام و خوبی‌های غرب قابل جمعند و انقلاب اسلامی آمده تا مجمع این خوبی‌ها باشد و مدرنیته اسلامی را پی‌ریزی کند (محمدی، ۱۳۹۱: ۲۱).

تفکر تمدن اسلامی؛ رهبران انقلاب، تحقق فرهنگ و تمدن مبتنی بر حق‌گرایی را به‌عنوان اصلی‌ترین اهداف انقلاب همواره مورد تأکید قرار داده‌اند^۱. این گزاره مأموریتی، مبتنی بر باور و ایمان قلبی رهبران انقلاب به قوت و توانمندی نهفته در «اسلام ناب محمدی ﷺ» مبتنی بر آموزه‌های برآمده از اكمال دین و اتمام نعمت^۲ از سویی و غایت‌مندی حق‌مدارانه دین اسلام در اظهار فراگیر و جهانی آن^۳ از سوی دیگر، در انگاره‌ای رحمانی^۴ و تربیت محور، به سوی رشد و رفعت^۵ و صالحیت جمعی تمام انسان‌ها و اقوام و ادیان حق باور و وراثت آن‌ها بر زمین^۶ است. این جبهه در عین تنوع زیادی که در درون خود دارد، دارای مشترکاتی است که مقومات آن محسوب می‌گردد (همو: ۲۶-۳۸). تفسیر درگیری انقلاب اسلامی با مدرنیته از دریچه درگیری تاریخی جبهه حق و باطل؛ اعتقاد به هماهنگی مؤلفه‌های مدرنیته بر محور اومانیزم، راسیونالیسم و سکولاریسم؛ رجوع به وحی به عنوان مهم‌ترین سرمایه معرفتی انسان از مهم‌ترین اشتراکات این جبهه تفکری است. در جریان شناسی این جبهه، حداقل چهار جریان قابل مطالعه است. نخست جریانی که تئوری تهذیب‌گزاره‌ها و نظریه‌ها بر اساس نسبت محتوای آن‌ها با مفاهیم و آموزه‌های دینی مورد توجه قرار می‌دهد. جریان دوم تئوری‌های مبنی‌گرا هستند که قائل هستند علوم مدرن و قواعد آن بر یک سری مفاهیم پایه و بنیادین فلسفی و متافیزیک است که چارچوبه‌های نظری و تئوریک خود را از آن‌ها می‌گیرد و از آن‌جا که

۱. این تمدنی که دنباله این تحول عظیم (انقلاب اسلامی) دارد می‌آید و خواهد آمد و بلاتردید دنیا را تحت الشعاع قرار خواهد داد، این ایدئولوژی و فرهنگی که با این انقلاب درخشید و طلوع کرد و به وسط‌السماء خواهد رسید و به ماه تمام بدل خواهد شد، بار معنوی و فرهنگی بسیار عظیمی است و احتیاج دارد به ابزارهای فراوان (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۰: ۳۷).

۲. «الْيَوْمَ يَتَيْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳).

۳. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳).

۴. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷).

۵. «مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعِزَّةَ فَلْيَلِ الْعِزَّةَ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أَوْلَئِكَ هُوَ يُبْذَرُ» (فاطر: ۱۰).

۶. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء: ۱۰۵).

این مفاهیم در حوزه مسائل هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه هستند دیگر نمی‌توانند نسبت به جهان بینی توحیدی خنثی باشند و لذا این تئوری قائل است که برای تولید علوم انسانی دینی، لازم است تا به این لایه‌های بنیادین توجه نموده و با تکیه بر جهان بینی اسلامی، علوم انسانی را از این مبانی سیراب نمود و گرایش‌های سه‌گانه‌ای در این مسیر شکل گرفته است که گرایش اجتهاد محور، ساخت فلسفه‌های مضاف و رویکرد ترکیبی هستند. جریان سوم در این جبهه، تئوری‌های فرامبناست و بر این باور است که ضعف علوم مدرن فقط و فقط در مفاهیم بنیادین آن نیست که صرفاً با جایگزینی مفاهیم پایه‌ای اسلامی، مشکل حل شود. فرایند تولید علم یک فرایند ذهنی نیست و در آن تمامی ابعاد و اضلاع وجود انسان نقش ایفا می‌کند و لذا علوم مدرن قبل از آن که متأثر از فلسفه‌های مدرن باشد، محصول یک گرایش در اهداف و اغراض انسان مدرن است و در عین حال معتقد است که فرایند پیدایش علم یک فرایند اجتماعی است و فرد خواسته یا ناخواسته متأثر از شرایط روانی و انگیزشی جامعه خود است. بنابراین با تأکید بر ضرورت تقوا و ورزی و تهذیب باطن برای کشف حقایق توسط عقل، باید متناسب با اهداف و نیازهای خویش، اقدام به باز تعریف تمامی تعاریف، واژه‌ها و اصطلاحات با رجوع به کلمات وحی‌نمایی و در عین حال اگر جامعه ایران اهدافی غیر از آرمان‌های دنیای مدرن را بپذیرد و در مسیر اهداف جدید خود ایستادگی نماید، خود به خود فلسفه و علم دیگری متناسب با اقتضائات اهداف جدید به وجود خواهد آمد و مدیریت سازماندهی شده تولید علم دینی در این مسیر خیلی راهگشا نخواهد بود. جریان چهارم تئوری روش‌های مضاف است؛ این جریان فکری معتقد است که انقلاب اسلامی با تثبیت تئوری مؤمنانه ولایت فقیه توانست پای ولایت خدای متعال و اولیای معصومش را به عرصه مدیریت کلان اجتماعی بازکند و حرکت جامعه شیعه در مقیاس حکومت را در جهت تکامل تاریخ قرار دهد و به تعبیر دیگر انقلاب سیاسی در جهت عصر ظهور انجام دهد. اما علاوه بر این لازم است در گام دوم، به تولید ادراکات و معارفی متناسب با این مرحله از تکامل جامعه شیعه پردازد که این مهم نیز حاصل نمی‌شود جز با تولی بیشتر به ولایت اولیای معصوم در عرصه عقلانیت و پر رنگ تر نمودن حضور معارف وحی بر اساس تفسیر و تاویل آن حضرات در منظومه معرفتی شیعه از طریق ملاحظه حجیت نظام روش‌های علوم. بر اساس این تئوری، اراده در تمامی منزلت‌ها و در تمامی مراحل سنجش و تعقل باید متولی به جریان ولایت الهی باشد. از این رو می‌توان تئوری معرفت‌شناسی ایشان را «عقل متعبد» نامید.

چشم‌انداز تمدن سازانه انقلاب اسلامی؛ آسیب‌ها و بایسته‌های سیاست‌گذاری معرفتی و فرهنگی در مسیر تحقق آن:

در بسیاری از نظریه‌های مطرح در پارادایم فرهنگی - تمدنی نوین جهان معاصر، وجه محوری مورد توجه بیشتر نظریه‌پردازان، پذیرش چنبره تمدنی غرب در دنیای کنونی و نوعی هم‌سازی و همسویی فرهنگی - تمدنی جبری با آن، در پیوستاری از پذیرش فراگیر مدرنیته تا امکان مشارکت فرهنگی با آن در شکل‌گیری تمدن جهانی است. در ورای این جنس از نگرش‌ها و دیدگاه‌های منفعلانه، نقادانه و همسوگرایانه با مدرنیته، انگاره تمدن‌سازی حق‌مدار، مبتنی بر هستی‌شناسی الهی انقلاب اسلامی، مهم‌ترین و جدی‌ترین بدیل برای این دست از نظریات است. با چنین رویکردی، بدیهی است که انقلاب اسلامی، مبتنی بر اهداف و آرمان‌های الهی خود، نمی‌توانست و البته هم نباید که در چنبره تمدنی غرب گرفتار می‌ماند و یا در فضایی تقلیل‌گرایانه، به طرح تمدن پیشینی اسلامی و ایرانی بسنده می‌کرد. این آغاز تمدنی در عین پیوستگی فراگیر با پیشینه فرهنگی - تمدنی خود، حداقل از سه حیث بر آن، قابلیت برتری و رجحان دارد. نخست آن که از حیث وجودی و حسی در دوره و در هم‌آوردی مدرنیته و بر مدار حق‌گرایی سامان گرفته و باید در سیر جهانی شدن معکوس خود، از حیث تعلق و ماندگاری نیز بر آن غالب آمده و در هزارتوی یافته‌ها و بافته‌های آن گرفتار نماند، در عین حالی که آن را می‌شناسد و جاهلانه آن را مطرود و مردود نمی‌شمارد و البته به سان «پروژه صفر» (پایا، ۱۳۸۸: ۲۷۴) نیز عمل نمی‌کند. دوم آن که از حیث معرفتی و فرهنگی، همواره پس از دوران رسالت نبوی ﷺ و ولایت علوی علیه السلام، از زمانی که شجره ملعونه بنی امیه بر مدار باطل، حکومت ظاهر را از صاحبان و شایستگان حقیقی آن غصب کردند، این مدار بر دور باطل خود غالباً تداوم یافت و اینک اولین بار است که انگاره ولایت و فقاہت در صدر سیاست و حکومت قرار گرفته است و در ذیل آن نیست، اگرچه در دوران انتفاع از خورشید پشت ابرامامت و ولایت هستیم. حتی در دوران صفویه که دوران رونق مذهب شیعی در ایران است و حضور علما را در حیطه سیاست و حکومت شاهدیم، چنین رابطه‌ای دایر نبوده است. آن‌چه به نام تمدن اسلامی داریم در اصل انباشتی از تمدن مسلمین در اعصار مختلف سیاسی و اجتماعی است که غالباً حُکام جائز و متظاهر در سلسله‌های مختلف، حکومت کرده‌اند و اندیشمندان مسلمان در چنین فضایی توانسته‌اند گامی به جلو بردارند، که مملو از راستی‌ها و کژی‌هاست و انقلاب اسلامی آغازی بر تنقیح تمدنی پیشین خود نیز باید می‌بود و باشد که بسیار صعب و دشوار می‌نماید. وجه دیگری که این آغاز تمدنی را بسیار وزین‌تر و بنیادی‌تر می‌کند، چشم‌انداز فرامکانی و زمانی

انقلاب اسلامی در راستای زمینه‌سازی ملک مهدوی علیه السلام است (برای مطالعه بیشتر، نک: همایون، ۱۳۹۰). این چشم‌انداز، مانایی و میرایی دنیاگرایانه موجود در نظام‌های تمدنی را، به پویایی و پیشرانی مصلحانه و رفعت‌گرایانه مورد نظر مکتب حیات بخش و توحیدی اسلام تبدیل می‌کند.

همان‌طور که طرح شد، قله بنیادین و استوار حوزه تمدنی انقلاب اسلامی، در ظرفیت و چشم‌انداز غایت‌گرایانه آن مبتنی بر فرهنگ، بینش، معرفت و کمال فکری جهان انسانی در تحقق امر ظهور مصلح جهانی تجلی می‌یابد. بنابراین با استقرار در سپهر فکری و معرفتی جبهه تمدن اسلامی، مبتنی بر هستی‌شناسی صحیح انقلاب اسلامی و اهداف و مأموریت‌های بنیادین آن، در مسیر تمدن زمینه‌ساز، در نگاهی اجمالی، برخی آسیب‌ها و نیز بایسته‌های سیاست‌گذارانه در عرصه‌های معرفتی و فرهنگی انقلاب را، به منظور دوری از مخاطرات، چالش‌ها و کاستی‌های این مسیر و به‌کارگیری ظرفیت‌ها و قوت‌های معرفتی، فرهنگی و اجتماعی انقلاب بررسی می‌کنیم:

تئوریزه کردن صحیح انقلاب اسلامی: مهم‌ترین و اساسی‌ترین چالش فراروی انقلاب این است که آن را خوب تئوریزه نکنیم. باید انقلاب اسلامی را به مثابه انفجار نور و رنسانس جدید که می‌رود جهان را متحول کند، درک کنیم و بر پایه آن آینده خود را روشن و استراتژی خودمان را مشخص کنیم. اما چون این انقلاب را خوب تئوریزه نکردیم، استراتژی فرهنگی و سیاسی و نیز استراتژی اقتصادی بلند مدت ما به‌طور کامل معلوم نیست و دچار روزمرگی می‌شویم و می‌بینیم که یک دفعه بعد از جنگ، پارادایم انقلاب اسلامی را کنار می‌گذارند و پارادایم توسعه را جایگزین می‌کنند (افروغ، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

گذار از الگوهای توسعه و بازگشت به پارادایم انقلاب اسلامی: این نیز چالشی مهم است؛ گویا انقلاب یک پروژه تمام شده است و به سمت الگوهای توسعه‌ای می‌روند که مبنای آن سکولاریستی است و از بیگانگی مبانی معرفتی نظریه‌های توسعه با مبانی معرفتی انقلاب اسلامی غفلت می‌کنند. در حال حاضر، جامعه ما حالت گسست دارد؛ یعنی به لحاظ لایه‌های زیرین هویتی و معرفتی خودش دیندار است، اما به لحاظ الگوهای مدیریتی خود به الگوهای مدرنیته غربی چنگ زده است و مسلم است که این امر گسست ایجاد می‌کند (همو: ۱۰۷).

عدم تقلیل مأموریت انقلاب اسلامی در دامنه‌های نسلی و محلی و تأکید برگستره‌های فرانسلی و فرامنطقه‌ای انقلاب:

ما در حال پیشرفت و سازندگی و در حال بنای یک تمدن هستیم. من این را

می خواهیم به شما بگوییم: مسئله ما این نیست که زندگی خودمان را نجات دهیم و گلیم خودمان را از آب بکشیم. مسئله این است که ملت ایران - همچنان که شأن اوست - در حال پدید آوردن یک تمدن است. (آیت‌الله خامنه‌ای، پیام نوروزی ۱۳۷۳)

جایگاه‌شناسی والاتر و اولاتر حیطه‌های معرفتی و فرهنگی، نسبت به حیطه‌های فناوری و علوم فنی:

پایه اصلی تمدن، نه بر صنعت و فناوری و علم، که بر فرهنگ و بینش و معرفت و کمال فکری انسانی است. این است که همه چیز را برای یک ملت فراهم میکند و علم را هم برای او به ارمغان می‌آورد. ما در این صراط و در این جهت هستیم. نه این که ما تصمیم بگیریم این کار را بکنیم؛ بلکه حرکت تاریخی ملت ایران در حال به وجود آوردن آن است. (آیت‌الله خامنه‌ای، پیام نوروزی ۱۳۷۳)

اولویت بخشی علوم دینی و الهی، نسبت به علوم انسانی و اجتماعی مدرن: در جامعه امروز جهان اسلام، تدابیر دنیوی و تمدنی، همواره مبتنی بر علوم انسانی (مانند علوم اجتماعی) بوده است و علوم دینی و الهی (به غیر از فقه) از دخالت در صورت بندی زندگی اجتماعی و این جهانی برکنار بوده است (بابایی، ۱۳۹۳: ۹۵).

بسط ظرفیت‌های دیگر علوم دینی در صورت بندی زیست هویتی و اجتماعی: علت برکناری علوم الهی از صحنه زندگی، نه فقط سیطره سکولاریسم بر زندگی در دنیای اسلام، بلکه عوامل درون دینی نیز بوده است. به بیان روشن‌تر، جامعه اسلامی در صورت بندی زیست و هویت اجتماعی خود صرفاً بر شریعت (فقه) که می‌توان آن را دینداری حداقلی تصور کرد، بسنده کرده است و از ظرفیت‌های دیگر علوم دینی، مانند الهیات و اخلاق، غفلت نموده است (همو: ۹۶). به کارگیری توأمان عقل نظری و عقل عملی در بهره‌مندی از اندیشه دینی: به نظر می‌رسد، مهم‌ترین عاملی که باعث شده است اندیشه دینی و اسلامی در عرصه تمدنی ناکارآمد جلوه کند، رویکردهای نظری به دین و غفلت از جنبه‌های عملی آن بوده است، به گونه‌ای که حتی دانش فقه که دانشی معطوف به عمل است، گاه به موجب همین رویکرد نظری و انتزاعی، از چالش‌های عینی و تمدنی دورمانده است که مثال بارز آن را می‌توان در خلاء فقه سیاسی، فقه اقتصادی و فقه فرهنگی در جامعه امروز مشاهده کرد (همو: ۹۶).

تعریف و تبیین نظام‌مند و بسط یافته ظرفیت‌های الهیات تمدنی: مراد از الهیات تمدنی در یک معنا، الهیاتی است پسینی (پس از فهم متون مقدس) که صورت بندی تمدن را به عنوان یک واقعیت دنیوی و این جهانی بررسی می‌کند و آن را در نسبت با خداوند و سنت‌های الهی

موجود در متون دینی قرار می‌دهد. به بیان دیگر الهیات تمدنی، الهیاتی است معطوف به تمدن که از یک سو با رویکرد و روش الهیاتی (و حیانی - عقلانی) تمدن‌ها و قوانین حاکم بر آن‌ها را تفسیر و تبیین می‌کند و از سوی دیگر در حل معضلات تمدنی مشارکت می‌ورزد و در گام سوم به طراحی و مهندسی تمدن می‌پردازد. الهیات تمدنی را می‌توان در چالش با تئورهای سکولاری دانست که با زیست دینی در سیستم اجتماعی مخالفت می‌ورزد. همین‌طور این الهیات در تضاد با تئوری‌های مخالف با تدبیر دینی دنیاست و بلکه با رویکردهای اجتماعی‌ای که دین را تنها به یک منطقه و یا یک ساحت از ساحات اجتماعی فرومی‌کاهدند، تعارض دارد و تلاش می‌کند با نگرشی الهیاتی به مقولات تمدنی، زیست و هویت دینی را در شبکه اجتماعی انسان‌ها ممکن سازد (همو: ۱۲۶). عدم تعریف و تبیین بسط یافته و نظام‌مند ظرفیت‌های الهیات تمدنی و بیگانگی اندیشمندان الهیاتی دین مبین اسلام، از این ظرفیت بالنده و تمدن‌ساز یک آسیب جدی در مسیر خلق دوم تمدنی انقلاب اسلامی است.

اصلاح چرخه تولید دانش در علوم انسانی تمدنی: علوم انسانی تمدنی با افزودن پسوندهای «اسلامی» و «ایرانی» به دست نمی‌آید. برای تحقق آن، باید به ذخایر و سرمایه‌های بومی، یعنی ذخایر و سرمایه‌های ایرانی اسلامی رجوع کرد و بر اساس آن تولید نمود. زمانی می‌توانیم از علوم انسانی بومی سخن به میان آوریم که فرایند تولید دانش، تبدیل دانش به نظریه، تولید الگو، تبدیل الگو به فرهنگ جامعه و تولید ثروت و سرمایه فرهنگی و اجتماعی را نهادینه نماییم (نامدار، ۱۳۹۲: ۱۹).

بازتعریف چشمه‌های تولید معرفتی و دانشی، مبتنی بر انگاره‌های تمدنی: اگر چه بدیهی‌ترین توقعات معرفتی در مسیر تمدن‌سازی دینی در وهله نخست متوجه حوزه‌های علمیه و سپس دانشگاه‌هاست، اما بسندگی حوزه‌ها به اسلوب‌های تاریخی و واماندگی دانشگاه‌ها در چارچوب‌های تقلیدی، کارامدی و اثربخشی این دو نهاد اصلی در مسیر تولید معرفت و فناوری تمدنی را با چالش جدی مواجه کرده است. معطل مهم‌تر از آن‌جا نشأت می‌گیرد که در حالی که دانشگاه‌ها در تار و پود مدرنیته گرفتار هستند، لیکن بنا به جوهره ذاتی خود، نگرشی اجتماعی و تمدنی را دنبال می‌کنند و سنگ بنای مدرنیته را مستحکم‌تر می‌نمایند، اگرچه سعی حداقلی در بومی‌سازی و کارآمدی اجتماعی آن مبتنی بر فرهنگ و دانش بومی نیز دارند. اما در چنین فضایی، بخش‌ها و گروه‌های قابلی از حوزه‌ها در انگاره کم‌عملی فرهنگی و تمدنی به سر می‌برند.

تعریف سطوح فرهنگ تمدنی و رابطه‌مندی صحیح آن‌ها: حداقل دو سطح کلان و خرد

فرهنگی را باید در فضای تمدنی مورد توجه قرار داد. در سطح کلان فرهنگ، افق و چشم‌اندازهای بلند فرهنگی و اجتماعی و راهبردهای متناسب با آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد و بر این اساس، گونه‌شناسی سیاست‌گذاری فرهنگی و اجتماعی، از نوع سیاست‌گذاری هنجاری و ارزشی خواهد بود. در سطح خرد، موضوعات و مسئله‌های فرهنگی مورد توجه است و از سیاست‌گذاری معطوف به مسئله استفاده می‌شود (برای مطالعه بیشتر، نک: اشتریان، ۱۳۹۱). سطح موضوعی و مسئله محور فرهنگ، از سطح کلان و ماکروی فرهنگ تغذیه می‌گردد. وضعیت موجود فرهنگی و اجتماعی جامعه ایران حاکی از آن است که هیچ راهبرد شایسته فضای تمدنی انقلاب اسلامی در حوزه کلان فرهنگی، تعریف نشده است. به نظر می‌رسد راهبرد زمینه‌سازی امر ظهور و تمدن‌سازی مبتنی بر آن، مهم‌ترین و اصلی‌ترین راهبرد کارآمد و اثربخش جمهوری اسلامی ایران در سطح ملی و فرا ملی باید باشد، اما این مفهوم بلند و تمدن‌ساز، حتی در عرصه شعاری برنامه‌های کارگزاران فرهنگی مورد اقبال و عنایت نیست^۱ و بنابراین سطح موضوعی فرهنگ، منبعی برای تغذیه صحیح، سالم، مداوم و مرتفع ندارد و به یک وضعیت روزمره‌گی، سیاست‌های سلیقه‌ای و کلیشه‌ای، تغییرات مداوم سیاستی و برنامه‌ای، برنامه‌زدگی و فاصله‌زدگی از جامعه و فرهنگ و ایدئولوژی‌زدگی دچار می‌شود.

باز تعریف چرخه صحیح سیاست‌گذاری فرهنگی در سطح موضوعی و مسئله محور: معطل دیگری که در سیاست‌گذاری فرهنگی با آن مواجهیم این است که اولاً در تکرار و تنوع مسائل موضوعی گم شده‌ایم و ثانیاً سیاست‌گذاری هنجاری را که در بخش ماکروی فرهنگ مورد نیاز است به سطح میکرو تعمیم داده‌ایم و بدیهی است که این نوع سیاست‌گذاری در این سطح فرهنگ، ناکارآمد و ویران‌گر است. سیاست‌گذاری سطح خرد فرهنگی باید از نوع سیاست‌گذاری معطوف به مسئله باشد. در عین حال در این نوع از سیاست‌گذاری نیز نباید تمام سیاست‌ها در حوزه ابزاری و فناوری خلاصه گردد، بلکه باید بیش و پیش از سیاست‌های معطوف به ابزارهای مورد نیاز برای حل مسئله فرهنگی، معطوف به تولید محتوا و متن حیات بخش به سامانه‌های ابزاری باشد. همین‌طور در عملیاتی‌سازی این سیاست‌ها نباید در پیچ و تاب برنامه‌زدگی مفرط و شکل‌دهی کلاف سردرگم فرهنگی، گم شویم.

۱. بخشی از جوابیه حجت‌الاسلام بهمن پور به سخنرانی دکتر سروش در موضوع تشیع و چالش مردم‌سالاری (بهمن ۱۳۸۴): فرموده‌اید که حکومت ایران به جای آن‌که به مصلحت عامه بیندیشد خود را «زمینه‌ساز برای یک موجود تاریخی» می‌داند. مایلیم یکی از سیاست‌های حکومت ایران را نام ببرید که برای زمینه‌سازی حکومت مهدی عجله وضع و طرح شده باشد و نه برای مصلحت دینی یا دنیایی عامه!

طراحی سیستم کارآمد تصویرسازی صحیح از انقلاب اسلامی در جهت عینیت بخشی خلق دوم تمدنی؛ به طور حتم عرصه جهانی، فهم‌های ناقصی از انقلاب اسلامی ایران منعکس نموده است و در فرایند تصویرسازی انقلاب اسلامی ایران، کارگزاران شاه، مخالفان بعد انقلاب، شرق‌شناسان کینه‌توز، روشنفکران متأثر و متعصب ازگفتمان قالب استثناگرایانه امریکایی و غرب‌گرایانه اروپای مرکزی عواملی بودند که در اثر تلاش‌های آن‌ها بخش عمده‌ای از ادبیات انقلاب اسلامی ایران با تصویرسازی منفی از یک نهضت ملی، آزادی‌بخش، عدالت‌گرا و در عین حال دموکراتیک مواجه شد. این تصویرسازی، در واقع اسیرگفتمان قدرت بود؛ به وجود آمدن اسلام تروریست و ایران تروریست یک واقعیت ساخته شده توسط رسانه‌های غربی بود که توسط فضای روشنفکری غرب و روشنفکران مخالف انقلاب اسلامی، باز تولید شده است. باید توجه داشت که صنعت واقعیت - مجاز تمدنی و یا به تعبیر اصحاب مکتب فرانکفورت، صنعت فرهنگ، قدرت تصویرسازی سیاه از یک امر تمدنی و یا اساساً تمدنی نشدن یک پدیده مهم را دارد! (عاملی، ۱۳۸۸: ۳۳). این تصویرسازی به خصوص وقتی خطرناک‌تر جلوه می‌کند که با توجه به مبنای دینی و موعودگرایی انقلاب اسلامی ایران، در دو عرصه، جویندگان حقیقت را از راه بازدارند. نخست آن که آرمان‌جویی و موعودگرایی مهدوی را با آرمان‌شهرها و ضدآرمان‌شهرهای جامعه غربی و نیز حکومت‌ها و رهبران ایدئولوژیک جهان معاصر، نظیر کمونیسم، فاشیسم، صهیونیسم، نازیسم و... در یک دامنه این‌همانی، تصویر و تجعیل کنند. و دیگر آن که تمدن زمینه‌ساز را بر دایره مواعید آسمانی و ذهنی دینی که در تأمین مصالح و نیازهای زمینی و عینی اجتماعی ناتوان و عقیم است تصویر نمایند.

تبیین صحیح و دقیق رویکرد معرفتی انقلاب اسلامی، نسبت به امر ظهور: اصلی‌ترین سویه تمدنی برآمده از انقلاب اسلامی ایران، معطوف به آینده آرمانی و چشم‌انداز مهدوی آن است. اما رویکرد معرفتی انقلاب نسبت به این سویه محوری تمدن آرمانی، تبیین نشده است. حداقل پنج انگاره نظری؛ ابهام، تنافر، بطلان، تعارض و زمینه‌سازی در این فضا قابل درک است. در رویکرد نظری ابهام، کلیت موضوع مهدویت گنگ و مبهم تعریف می‌شود و این‌که این مهم مبنای قرآنی و دینی قوی ندارد و صرفاً یک مسئله روایی و ناخوانا و مغشوش در کلیت مفاهیم قیامتی است. در رویکرد نظری تنافر، اگرچه ظهور، امری صحیح و معتبر از دیدگاه دینی است، اما نسبتی با انقلاب اسلامی ندارد و در فضای انقلاب اسلامی، صرفاً مبتنی بر عقیده دینی انتظار، باید نسبت به پاس‌داشت و برداشت اجتماعی از آن در حد متعارفی اقدام نمود و تعریف و اقدام دیگری لازم و جایز نیست. در نگاه نظری بطلان، اگرچه امر ظهور امر صحیح و

بسیار بزرگی است که باید همه در همه زندگی فردی و اخلاقی متوجه آن باشیم، اما اساساً برپایی پرچمی تحت عنوان حکومت اسلامی، قبل از امر ظهور باطل است و از این حیث، کلیت انقلاب اسلامی مورد خدشه قرار می‌گیرد و به خصوص ناکارآمدی‌ها و کاستی‌های سیاست‌ها و برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی، در اثبات این رویکرد توجیه می‌شود (برای مطالعه بیشتر، نک: هدایتی، ۱۳۸۷). در رویکرد نظری تعارض، اندیشه مهدویت و کارکردهای اجتماعی آن با انگاره‌های عقلانی انسان و جامعه سازنده و بالنده تمدنی تعارض دارد و آن را در پیوستاری از بی‌عملی اجتماعی، تا مردم فریبی سیاسی، و از اسلحه‌سازی ایدئولوژیک در مکتب اعتراض تا خاتمه بخشیدن به خرد و عقل استقرایی بشر بالغ در مذهب انقراض تعریف می‌کنند (برای مطالعه بیشتر، نک: سروش، ۱۳۸۴). پنجمین رویکرد نظری، رویکرد زمینه‌سازی امر ظهور است و این‌که انقلاب اسلامی آیه و نشانه‌ای بزرگ از سوی خداوند رحمان بر ملل مستضعف جهان بوده و نقطه آغازین حرکت به سوی امر ظهور و معنا بخشی به انگاره انتظار است. این رویکرد مبنایی، تعریف فرایند ظهور را از دوگانه غیبت - ظهور به چهارگانه غیبت - زمینه‌سازی - آخرالزمان - ظهور ارتقا بخشید، بدون آن که مدعای برپایی آخرالزمان و ظهور را داشته باشد و بلکه فضای اجتماعی را در یک الگوی مسئولیت‌پذیرانه و امیدوارانه، در مسیر اصلاح‌گری و تربیت‌پذیری برای فتن و صحنه‌های آخرالزمانی و ظهور قرار داد. اما هیچ‌گاه به صورت شایسته این رویکرد نظری تبیین نگردید و در عین حال در فضای فرهنگی - تمدنی انقلاب اسلامی به کار گرفته نشد. اصلی‌ترین راهبردی که به صورت عملی و در بسیاری از برنامه‌های فرهنگی انتظار قابل رویت است، برجسته‌سازی ناخواسته و یا خودخواسته! رویکرد نظری تنافر است.

تبیین تعریف و تصویر صحیح از چیستی و ماهیت امر زمینه‌سازی: از سوی دیگر، گروه‌هایی که در پارادایم زمینه‌سازی حرکت می‌کنند، دچار تصویری آشفته و متشتت از چیستی و ماهیت امر زمینه‌سازی هستند. حداقل سه تصویر مفهومی و معنایی از امر زمینه‌سازی قابل برداشت و ارائه است. در یک تصویر، امر زمینه‌سازی به تبیین موضوعی برخی از مفاهیم روایی و کلامی، نظیر طول عمر حضرت، نحوه ولادت و غیبت، نحوه زندگی و فرزندان حضرت، زندگی نواب خاصه، ماجراهای تشریف یافتگان و نظایر آن، بسنده می‌کند و به برداشت‌های فرهنگ ساز و جریان ساز اجتماعی منجر نمی‌شود. در تصویر دیگری، به ویژه در کوران بحران‌ها و حوادث ملی، منطقه‌ای و جهانی، گروه‌های قابل توجهی، دچار گردونه نشانه محوری، مصداق‌یابی و تطبیق‌گری عجولانه و سطحی گردیده‌اند. نشانه‌شناسی اگرچه امری مطلوب و شایسته است،

اما اولویت بخشی نشانه‌شناسی در خارج از گردونه نظام‌شناسی و وعده‌شناسی قرآنی و روایی امر ظهور، راه زمینه‌سازی را صعب و مشکل می‌نماید، چه آن‌که در یک دوره، شوق‌انگیزی افراطی و کاذبی رخ می‌دهد و در دوره دیگر، یأس و نومیدی اجتماعی و باطل شمردن اصلیت و کلیت آن شکل می‌گیرد. اگر رویکرد موضوع محور، به گونه‌ای ناخواسته، تصویری را که از امر ظهور ارائه می‌کند، دلالت بر امر بعید است که به زندگی و برنامه‌ریزی راهبردی جامعه ما ارتباطی ندارد، اما تصویر برآمده از نگرش نشانه محور از چیستی و ماهیت امر ظهور، دلالت بر امر واقع و متشتمت می‌کند. حال آن‌که تصویر صحیح و مستند قرآنی و روایی، ما را به سمت امر قریب رهنمون می‌کند. چیستی و ماهیت زمینه‌سازی، در قالب امر قریب، در نگرشی هم‌بسته، راهبردی، نظام‌شناسانه و فرهنگ‌سازانه به امر ظهور، مبتنی بر مطالعات عمیق و دقیق تدبری در قرآن و روایات نهفته است، به نحوی که مبتنی بر نگرش راهبردی، به انباشته‌های تمدنی، با جوهره تربیت، پیش‌رانی و رفعت بخشی جوامع و نسل‌ها به سوی امر ظهور منجر گردد و از میرایی و مانایی دنیاگرایانه و لذت‌جویانه در سردابه تمدنی مدرن فاصله بگیرد.

بازتعریف تاریخ‌نگاری فرهنگی - تمدنی، برای بهره‌مندی از نقش تاریخی ائمه هدی و رسولان الهی علیهم‌السلام در تمدن زمینه‌ساز: نگرش‌ها و مکتب‌های تاریخی موجود در جهان، دچار عوارضی هستند که بر کارکرد هویتی و تمدنی تاریخ اهل بیت و رسولان الهی علیهم‌السلام تأثیر منفی می‌گذارد. در حالی که رهبران و دین‌داران آیات بین، معتقدند که شکل‌گیری انقلاب اسلامی و انگاره تمدنی برآمده از آن، بر مدار تقابل تاریخی جبهه حق و باطل و با دست ولایت الهی است، اما هیچ‌گاه از ظرفیت تمدنی رویکرد تاریخی حق‌مدار و خدامحور، استفاده نشده است. مدار تاریخ‌نگاری موجود بر تاریخ پادشاهان، سلسله‌های حاکمیتی، قومیت‌ها، جنگ‌ها، اختراعات و یافته‌های نوین تمدنی و نظایر آن استوار است و تصویری از کارکردهای حقی اولیا و انبیای الهی ارائه نمی‌کند. علاوه بر این، در حوزه مطالعات تاریخی ائمه هدی و رسولان، مطالعات محدود موجود، به نقش منفصل هر یک از ایشان در دوره زندگی اجتماعی خود پرداخته و هیچ تصویر پیوسته و هم‌بسته و تداوم‌یابنده در خط سیر زمانی تمدن بشری را از اصلیت جریان حقی عالم ارائه ننموده و برای امروز و فردای تمدن بشری، تنها نقشی جزئی در اشتراکات و تطبیقات مفهومی ایفا می‌کنند. حال آن‌که قرآن، روایات، کتب آسمانی و ماندگاری اندیشه‌ها و رفتارهای ایمانی و اخلاقی در جامعه بشریت، همه و همه گواه بر نقش اصیل و مبنایی تمدنی این خوبان و جریان حق است. بر این اساس ضروری می‌نماید تا با مبنا قرار دادن قرآن و روایات و نیز استفاده از بخش‌های صحیح و تحریف نشده کتب آسمانی، همراه با دیگر

مستندات تاریخی، به بازخوانی تاریخی جریان حق و بهره‌مندی سیستمی و جریانی از ظرفیت‌های تمدنی آن اقدام کنیم.

نتیجه‌گیری

مطالعه پیوستار تاریخی نظریه‌ها و برنامه‌های سیاستی نظام فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، نشان می‌دهد که دو رویکرد فرهنگی - تمدنی از سوی گروه‌های مختلف در تعریف انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی برآمده از آن مورد توجه بوده است. در یک رویکرد نظری و سیاستی، انقلاب اسلامی ایران، در جایگاه یک انقلاب ممتاز اجتماعی تعریف می‌گردد که مبتنی بر یک نوع یا تعدادی از عوامل فرهنگی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی، توسط گروه‌های مختلف اجتماعی ایران شکل‌گرفت و کاربست اصلی انقلاب در تغییر نهاد قدرت تعریف می‌گردد که پس از پیروزی انقلاب، موضوعیت آن به عنوان یک موضوع تاریخی و نسلی قابل مطالعه است. در این انگاره نظری، سیر تمدنی انقلاب، در یک چارچوب دوساحتی و هیبریدی، از تلفیق وجوه مثبت مدرنیته و اخلاقیات و معنویات اسلامی سامان می‌یابد و هم از این حیث، روند اصلی نظام سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی اجتماعی ایران، در ادوار مختلف سیاسی، متأثر از الگوهای توسعه غربی تعریف می‌شود. در سویه دیگر نظریه‌های سیاستی، برای گذار از چالش‌ها و آسیب‌های برآمده از انگاره مدرنیته اسلامی، سویه تمدن‌سازی الهی انقلاب مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس برای اصلاح چرخه سیاست‌گذاری فرهنگی در مسیر تمدنی انقلاب اسلامی، در گام نخست نیازمند بازگشت به هستی‌شناسی الهی انقلاب هستیم. در هستی‌شناسی الهی، انگاره ولایی انقلاب فراتر از هر عامل و عنصر دیگری در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، موضوعیت و اصلیت می‌یابد و حداقل در چهار سطح ۱. نیازآفرینی و حرکت بخشی اجتماعی در جامعه دینی، ۲. محوریت بخشی به رهبری الهی و گذار از ابتلائات و امتحانات الهی در همراهی دین‌مدارانه جامعه ۳. پیش‌روی نهضت و شکل‌گیری انقلاب و پیروزی آن و گذار اجتماعی از عمق ظلمانی به اوج نورانی، و بالاخره ۴. توسعه و رفعت بخشی آن در سویه تمدنی الهی و برپایی ملک ولایی متجلی می‌گردد. مبتنی بر این سطح از انگاره ولایی انقلاب، در گام دوم نیازمند به‌کارگیری معرفت‌شناسی همسو با آن هستیم. بر اساس نظریات هستی‌شناسانه و غایت‌شناسانه ولایت و امانت، انقلاب اسلامی با بهره‌مندی از ولایت الهی توانست در هم‌آوردی بر انگاره تمدنی مدرن، آغاز تمدنی نوینی را به عرصه دنیای جهانی شده باز کند و با سویه حق‌مدارانه، رفعت جویانه و غایت‌گرانه خویش،

مسیر برون رفت از معرفت زمینی شده و انسان نفسانی شده و دین فرهنگی شده را فراهم آورد و راه تمدن سازی بر محور ولایت گری الهی را، در تکامل تاریخی جریان حق و رشد و تربیت انسان ابعادی و صالح، بر اساس منظومه دین رحمانی و الهیات تمدنی برآمده از آن، هموار سازد. اما با شکل گیری انقلاب اسلامی در جایگاه آغاز تمدنی، ضروری می نماید در فضای شایسته و بایسته تمدن زمینه ساز، ابعاد تعلق و هویتی و پیوست های استمرار و ماندگاری آن، مبتنی بر آسیب شناسی دقیق و سیاست گذاری صحیح فرهنگی، به مثابه خلق دوم تمدنی، تعریف و تصویر شوند و از واماندگی در الگوهای هیبریدی پیوند اسلام و مدرنیته و بسندگی به وجه تنزیهی تمدن غربی در حیطه اخلاقیات و اعتقادات دینی عبور نمود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آشنا، حسام‌الدین، «از ترجمه فرهنگی دین تا دین فرهنگی»، مجموعه مقالات مناسبات دین و فرهنگ در جامعه ایران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
- آقابیگی کلاکی، محمد، چرایی فقدان تولید علوم اجتماعی اسلامی در حوزه‌های علمیه، دانش‌نامه دکتری، گروه جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی، مقاله ارائه شده در همایش علوم انسانی، ۱۳۹۲ ش.
- اسکاچیل، تدا، دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی، ترجمه: سید مجید روئین‌تن، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶ ش.
- اشتربان، کیومرث، مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان، ۱۳۹۱ ش.
- افتخاری، اصغر و همکاران، «نظریه امانت امام خمینی و چشم‌انداز انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه مهدویت»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی مشرق‌موعود، ش ۱۵، قم، مؤسسه آینده روشن، ۱۳۸۹ ش.
- افروغ، عماد، گفتارهای انتقادی، تهران، شرکت انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- بابایی، حبیب‌الله، کاوش‌های نظری در الهیات تمدن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
- بشیریه، حسین، انقلاب و بسیج سیاسی، نشر پگاه، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- پایا، علی، «مدل‌ها و تجویزها: رابطه میان برداشت‌های تازه از چیستی و ظرفیت‌های علوم انسانی با سیاست‌گذاری‌ها»، علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن، به اهتمام علی خورسندی طاسکوه، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸ ش.
- پهلوان، چنگیز، «دین فقهی، روشن‌فکری دینی، دین فرهنگی»، هفته‌نامه راه‌نو، خرداد ۱۳۷۷ ش.
- تافلر، الوین، موج سوم، ترجمه: شهین دخت خوارزمی، تهران، نشر فاخته، چاپ دهم، ۱۳۷۴ ش.
- جانسون، چالمرز، تحول انقلابی، ترجمه: حمید الیاسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
- خاتمی، سید محمد، نظریه گفتگوی تمدن‌ها، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷ ش.
- خمینی، سید روح‌الله، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه‌السلام

- ۱۳۷۸ ش.
- دانشیار، علی‌رضا؛ حسین اترک، «عدالت جهانی در اندیشه امام خمینی»، فصل‌نامه مطالعات انقلاب اسلامی، ش ۲۷، ۱۳۹۰ ش.
- سروش، عبدالکریم، «ذاتی و عرضی در دین»، مجله کیان، ش ۴۲، ۱۳۷۷ ش.
- _____، تشیع و چالش مردم‌سالاری، جوابیه حجت‌الاسلام بهمن‌پور، ۱۳۸۴ ش.
- _____، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۹ ش.
- سلیمی، حسین، مقدمه بر کتاب آینده‌پس‌انسانی ما، فرانسیس فوکویاما، تهران، مؤسسه انتشاراتی ایران، ۱۳۸۴ ش.
- شجاعیان، محمد، انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
- عاملی، سعیدرضا، تمدن‌سازی علوم انسانی: تحول در مفهوم تمدن و بازخوانی "ما"ی ایرانی، علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن، به اهتمام علی خورسندی طاسکوه، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸ ش.
- _____، میراث تمدنی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰ ش.
- فوران، جان، «نظریه‌ای در خصوص انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم؛ مقایسه‌ای بین چین، ایران، نیکاراگوئه و السالوادور»، ترجمه: مینو آقایی خوزانی، فصل‌نامه راهبرد، ش ۹، بهار ۱۳۷۵ ش.
- فوکو، میشل، ایران روح یک جهان بی‌روح، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹ ش.
- فوکویاما، فرانسیس، آینده‌پس‌انسانی ما، ترجمه: حبیب‌الله فقیهی نژاد، تهران، مؤسسه انتشاراتی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴ ش.
- کرم‌اللهی، نعمت‌الله، «علوم انسانی: از هست تا باید»، خردنامه همشهری، ش ۱۱۱، خرداد و تیر ۱۳۹۲ ش.
- گلدستون، جک، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه: محمدتقی دل‌فروز، تهران، کویر، ۱۳۸۷ ش.
- لوئیس، برنارد، برخورد فرهنگ‌ها، ترجمه: نادر شیخ‌زادگان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱ ش.
- محمدی، علی، تحول در علوم انسانی، تهران، فرهنگستان علوم اسلامی، ۱۳۹۱ ش.

- محمودی بختیاری، علی قلی، زمینه فرهنگ و تمدن ایران، چاپ افسست، ۱۳۵۸ ش.
- مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ش.
- ملکوتیان و همکاران، انقلاب اسلامی ایران، نشر معارف، ۱۳۸۶ ش.
- میریاقری، سید محمد مهدی، تحول در علوم انسانی، فرهنگستان علوم اسلامی، ۱۳۹۱ ش.
- نامدار، مظفر، «علوم انسانی: از هست تا باید»، خردنامه همشهری، ش ۱۱۱، خرداد و تیر ۱۳۹۲ ش.
- هانتر، شیرین، آینده اسلام و غرب، ترجمه: همایون مجد، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۸۰ ش.
- هانتینگتون، ساموئل، نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه: مجتبی امیری، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴ ش.
- هدایتی، ابوالفضل، مهدویت در منظر امام خمینی علیه السلام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۷ ش.
- همایون، محمد هادی، تاریخ تمدن ملک مهدوی، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰ ش.
- Gill, S, *Constitutionalizing Inequality and the Clash of Globalizations*, in *International Studies Review*, Vol. 4(2), 2002.
- Huntington, Samule, Summer, "The Clash of Civilizathons", in *Foreign Affairs*, 1993.
- Fukuyama, Fransis, *The End of History and Last Man*, New York, Priofle Book, 1992.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی